



«حاج محمد نجاتی» با اینکه مشتری ندارد در ۹۰ سالگی در گرمابه قدیمی اش رانبسته است

گلخن خاموش و خاطرات روشن

منطقه

سحر نیکو عقیده | گرمابه مصلی این روزها خالی تر از همیشه نفس های آخرش رامی کشد. دیگر از آن رفیق های گرمابه و گلستان و همسایه های قدیمی خبری نیست. همان ها که ساعت هالاب حوض می نشستند، کوکای تگری سر می کشیدند و با هم به گپ و گفت و خاطره گویی می پرداختند. مشت و مالچی قلنج مشتری هارامی شکست، لنگ تاب تند تند لنگ های خیس را تاب می داد و روی پشت بام پهن می کرد. روزی روزگاری اینجاحتی جای سوزن انداختن هم نبود. حالا اما از هیچ کدام از این ها خبری نیست. سالن بزرگ کاشی کاری شده گرمابه که روزگاری حمام عمومی شلوغ پلوغی بوده حالا انباری متروک شده. چهار نمره گرمابه هم فقط ماهی یک بار میزبان مسافران راه گم کرده است. گرمابه مصلی حالا در نفس های آخرش رامی کشد. گرمابه ای قدیمی که بیش از ۹۰ سال قدمت دارد. حاج محمد نجاتی، ۵۵ سال پیش گرمابه پررونقش را در کاشان رهامی کند، به عشق امام رضا (ع) به مشهد مهاجرت می کند و در ست در پایین پای حضرت، این گرمابه را از یک حمامی یزدی می خرد. خود حاجی بخش مردانه را دست می گیرد و همسرش ملوک عرب شاهی بخش زنانه را. ملوک خانم که به واسطه همین حمام در محل شناخته شده بوده دستی در کار خیر داشته و نوعروس هارا جهیز به می داده است. او ۱۷ سال پیش از این دنیا می رود و بخش زنانه گرمابه برای همیشه بسته می شود. حاج محمد اما به یاد ایام قدیم هر روز صبح در گرمابه را باز می کند، سماور زغالی اش را آتش می کند و در این گرمابه خالی و متروکه ۹۰ سالگی اش را سپری می کند.

● بعد از خواب زیارت، مهاجرت کردم

تابلوی گرمابه مصلی را در سر در کوچه چمن ۷۳ واقع در محله کارمندان اول می بینیم. درست کنار دیوار مسجد جوادالائمه (ع). گرمابه بغل به بغل مسجد است. در سفید کوچکی را باز می کنیم و وارد می شویم. ابتدا اتاقی نمودار و تاریک پیش چشم هایمان سبز می شود. بعد حاج محمد نجاتی را گوشه سالن کوچک می بینیم. با آن محاسن سفید و قامت کوچک و نحیف، پشت میز نشسته است. ظرف تخمه ژاپنی پیش رویش را می گذارد کنار و متعجب نگاهمان می کند. انگار که انتظار آمدن مشتری آن هم این وقت صبح را نداشته است. محو جزئیات ریز و درشت این حمام قدیمی می شویم. از چرتکه چوبی روی میز بگیرد تا بسته های سدر و حنای توی قفسه. دقایقی که می گذرد خودمان را معرفی می کنیم و او انگار که منتظر چند گوش شنوا برای شنیدن خاطراتش باشد شروع به صحبت می کند. محمد نجاتی پیرمردی مهربان و ساده است، متولد سال ۱۳۱۰ و زاده شهر کاشان. او به سن نوجوانی که می رسد شاگرد گرمابه می شود. کم کم خودش می تواند گرمابه ای را اجاره کند. ۱۱ سال آنجا می ماند و گرمابه دار معروف شهر می شود. اما دیدن خواب زیارت حرم امام رضا (ع) داستان زندگی او

مراسم عروسی در گرمابه

از دیگر مراسم و آداب و سنتی که به گرمابه ها گره می خورده مجالس عروسی بود! اینجا پر از مهاجرانی بوده که آداب خودشان را برای برگزاری عروسی داشتند. یکی از این رسم ها، آوردن عروس و داماد با اسب به گرمابه بوده. فامیل ها عروس و داماد را سوار بر اسب به این گرمابه می آوردند تا پیش از مراسم عروسی تمیز و مرتب باشند. خانواده ها یک روز قبل گرمابه را رزرو می کردن و دو همگی دسته جمعی با ساز و دهل و تنبور اینجا می آمدند و گرمابه به مدت چند ساعت توسط آن ها قرق می شده. جواد هنوز که هنوز است صدای آن ساز و تنبور توی گوشش است و آن شادی و شلوغی را به یاد دارد. ماهرترین کیسه کش گرمابه آن روز داماد را کیسه می کشید و جامه دار هم چندین لنگ دور او می پیچید تا حسابی هوای او را داشته باشند. خانواده داماد توی حمام زنانه و مردانه شیرینی بخش می کردند و حاج محمد هم اسپند دود می کرد تا عروس و داماد چشم نخورند.

سالن کاشی کاری شده گرمابه که روزگاری حمام شلوغ عمومی بوده حالا انباری متروک شده است

